

درنگی در مفهوم غلو و غالی

محمد باقر پورامینی*



مرکز تحقیقات کلام و علوم اسلامی

چکیده

دهه‌های آغازین اسلام، با ظهور نحله‌ها و فرقه‌های متفاوت ورق می‌خورد و حمایت پیدا و پنهان حاکمیت، در گونه‌گونی و کثرتی‌های پیرامونی آن تعیین‌کننده بود. در این عصر رشد قارچ گونه فرق، شکل‌گیری فرقه‌هایی با فکر غلو، برای تشویه چهره درخشان تشیع بود تا با ترویج افکار مسموم خود، اذهان مسلمین را از این مذهب دور سازد. گرچه مشکل اساسی در غلو آن است که مفهوم آن تحدید و تعریف جامع نشده است، با درنگ در افکار ترویجی فرقه‌های زیرشاخه آن، به خوبی می‌توان از باورها و عقاید منحط آنان را پرده برداشت.

یکی از فرقه‌های وابسته به غالیان، طیفی از صوفیه است و با وجود سنی بودن جریان غالب صوفی‌گری، گروه‌هایی از آنان هستند که با جریان غالیان، نقطه تلاقی و اشتراک دارند؛ به گونه‌ای که می‌توان از صوفی غالی یاد کرد. گرچه در مقابل، صوفیان غیرغالی و غالیان غیرصوفی هم داشته و داریم. این مقاله می‌کوشد تا تعریفی از غالیان ارائه دهد، سیر تطور و عقاید آنان را به نقد کشد و خاستگاه و سیر انحراف ایشان را ترسیم کند؛ همچنین به اختصار به باورهای یکی از مصادیق آن، یعنی صوفیه اشاره خواهد شد.

* * *

چیستی غلو

غلو در لغت به معنای زیاده‌روی، افراط، بالا بردن و تجاوز از حد متعارف خود است.^۱ در اصطلاح دینی، غلو به معنای افراط در عقیده و زیاده‌روی در اعتقاد به جایگاه و موقعیت اشخاص فراتر از آن چیزی که شرع ترسیم کرده است.^۲ در قرآن کریم دوبار از این اصطلاح یاد شده است. ۱. آیه‌ای درباره مسیحیان که عیسی را پسر خدا انگاشته و به خدایان سه‌گانه اعتقاد داشتند!

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ...»^۳

ای اهل کتاب، در دین خود غلو (و زیاده‌روی) نکنید و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه او است که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب او است. پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید و نگویید [خدا] سه‌گانه است...

شیخ مفید ضمن تعریف لغوی غلو به «تجاوز از حد و خروج از قصد»، به این آیه اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«تجاوز از حد در مسیح نهی شده است و ایشان را از خروج از قصد در سخن گفتن بر حذر داشته‌اند و آن چه را که مسیحیان درباره عیسی ادعا کرده‌اند، غلو شمرده شده؛ زیرا از حد تعدی شده است.»^۴

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا...»^۵

بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق زیاده‌روی نکنید و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه گشتند، نروید...

محمد رشید رضا در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«غلو، افراط و تجاوز از حد چیزی است. غلو در دین، همان تجاوز از مرز و حد معین شده وحی است؛ مانند قرار دادن انبیاء و صالحان در مرتبه ربوبی .. و گرویدن به ایشان از آن‌سو که خداوندگارانی‌اند که سزاوار پرستش‌اند؛ پس آنان را تنها یا همراه خدای ایزد می‌خوانند، خواه نام رب را بر ایشان بنهند، آن‌گونه که مسیحیان کردند یا به ایشان لقب الهی تنهند.»^۶

بنابراین غلو در دین عبارت است از بالا بردن مقام انسان به میزان مقام ربوبیت و الوهیت یا پوشاندن لباس پیامبری بر فرد یا افرادی که پیامبر نیستند.

در فرهنگ دینی اسلام، غلو همواره مذمت شده است و پیشوایان بزرگ دین، پیروان خود را از زیاده‌روی و تجاوز از حد معین شده از سوی شرع، برحذر داشته‌اند.

رسول خدا (ص)، پیروان خود را از غلو در دین بر حذر می‌داشت و می‌فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي الدِّينِ، فَإِنَّمَا هَلَكٌ مَن قَبْلَكُمْ بِالْغُلُوِّ فِي الدِّينِ.»^۷

از غلو و زیاده‌روی در دین خود بپرهیزید؛ زیرا آنان که پیش از شما بودند، به سبب غلو در دین خود هلاک شدند.

و در فرمایشی دیگر می‌فرماید:

«صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا تُصِيبُ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي خَرَبًا وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ.»^۸

دو گروه از امت من بهره‌ای از اسلام ندارند: کسانی که با اهل بیت من به جنگ برخیزند و آنان که در دین غلو کنند و از حد آن خارج شوند و از آن بیرون روند.

حد و اقسام غلو

درباره حدود، اقسام و مظاهر غلو، چهار دیدگاه بیان می‌شود:

اول: علامه مجلسی نمونه و مظاهر غلو را چنین برمی‌شمرد:

۱. الوهیت پیامبر و ائمه اطهار (ع).
 ۲. در معبودیت یا خالقیت و رازقیت شریک خداوند.
 ۳. حلول خداوند در آن‌ها یا اتحاد خداوند با آنان.
 ۴. آگاهی افراد غلو شونده از غیب بدون وحی و الهام الاهی.
 ۵. نبوت درباره ائمه اطهار (ع).
 ۶. تناسخ ارواح ائمه در بدن‌های یکدیگر.
 ۷. سقوط تکلیف و عدم ترک معصیت الاهی در صورت معرفت افراد غلو شونده.^۹
او اعتقاد به هر یک از آن‌ها را سبب الحاد، کفر و خروج از دین می‌داند.^{۱۰}
- دوم: آیت الله سید محمد باقر صدر، غلو را به سه لحاظ «الوهیت»، «نبوت» و «صفات و افعال» تقسیم می‌کند:
۱. غلو به لحاظ مرتبه الوهیت؛ این نوع غلو در اقسام زیر متصور است:
الف. اعتقاد بر این‌که آن شخصی که در حقش غلو می‌شود، خدا است. (انکار خدا)
ب. اعتقاد بر این‌که آن فرد غیر از خدای واجب‌الوجود است؛ مگر آن‌که با او در الوهیت شریک است و سزاوار پرستش است؛ خواه این عبادت به نحو طولی باشد یا عرضی. (انکار توحید)
ج. اعتقاد به حلول خدا یا اتحاد خدا با آن فرد.
 ۲. غلو به لحاظ مرتبه نبوت؛ غلوکننده معتقد است که فرد غلو شونده:
الف. افضل از نبی باشد و او همزه وصل بین نبی و خدا است.
ب. مساوی نبی باشد؛ به گونه‌ای که رسالت نبی بین خدا و مردم، شامل او نگردد.
۳. غلو به لحاظ صفات و افعال؛ به معنای نسبت صفت یا فعل به شخصی که او در حد و اندازه آن نیست.
- در این تقسیم‌بندی، تفویض در دسته نخست قرار می‌گیرد.^{۱۱}
- سوم: در نگاه آیت‌الله خویی، تفویض از «غلو در ذات» تفکیک شده است و سخن از فضایل ائمه (ع) از غلو خارج شده و غلات به حسب اعتقادشان به سه قسم تقسیم می‌شوند:
۱. اعتقاد به الوهیت امیرمؤمنان (ع) یا یکی از ائمه اطهار (ع)؛ به این معنا که امام رب مجسمی است که از آسمان نازل شده است و همو قدیم واجب است. این گروه به سه طیف تقسیم می‌شوند:

الف. برخی وجود ذات خدای متعالی را انکار می‌کنند.

ب. برخی خالق دیگری را در کنار خدا ثابت می‌کنند. (شرک)

ج. برخی اعتقاد به حلول خدا در انسان غلو شده دارند.

۲. اعتقاد به آن‌که امیرمؤمنان (ع) یا ائمه (ع) «انسان»‌هایی هستند که خداوند امر تشریع، تکوین از خلقت موجودات، روزی دادن، حیات بخشی و مردن خلاق را به صورت تام به آنان تفویض کرده و خود از انجام امور تکوینی عزل شده است!

۳. اعتقاد به این مهم که ائمه (ع) بندگان والا و اشرف مخلوقات هستند و خداوند آنان را کرامت بخشیده و واسطه فیض قرار داده است، ازاین‌رو برخی از صفات (از امور تشریعی و تکوینی) به آنان نسبت داده می‌شود؛ البته در سایه قدرت الهی به شرطی که ربوبیت خدا زیر سؤال نرود و تفویضی هم نباشد.

در این صورت بین نسبت دادن خلقت و رزق و موت و حیات به خداوند متعالی و ائمه به معنایی که اشاره شد (توسط نه استقلال) تنافی وجود ندارد. چنین چیزی غلو نیست؛ چون غلو به معنای تجاوز از حد انبیا و ائمه بود.^{۱۲}

این تقسیم‌بندی سه‌گانه را «غلو در ذات»، «غلو در صفات» و «غلو در فضایل» نامیده‌اند.^{۱۳}

چهارم: آیت‌الله صافی، غلوی را که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده و قائل به آن کافر و نجس شمرده شده است، به دو شاخه «شرک» و «انکار ضروری» تقسیم می‌کند و حد غلو را به شرح ذیل می‌داند:

پیغمبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) را خدا و معبود بدانند.

یا ایشان را در الوهیت، ربوبیت، خالقیت و رزاقیت شریک خدا بدانند.

یا این‌که بگویند خدا در ایشان حلول کرده یا متحد شده است.

یا این‌که بدون تعلیم خدا و افاضه او، عالم به غیب هستند.

یا این‌که برای ائمه نیز مقام پیغمبری و نبوت قائل باشد.

یا این‌که معتقد باشد که با ولایت و محبت خاندان رسالت، به عبادت، اطاعت و پرهیز از معاصی حاجتی نیست و امثال این عقاید که یا شرک است یا انکار ضروری که در هر دو صورت کفر است.^{۱۴}

در مجموع می‌توان اصول اعتقادی غلات را با محوریت باور به الوهیت علی (ع)، مبتنی بر «اتحاد»، «حلول» «تناسخ» دانست^{۱۵} و بر این مبنا، غلو بر تکلیف‌گریزی، مباح‌انگاری و عدم پایبندی بر بایدها و نبایدها استوار شده است.

جریان شناخت غلو

غالیان در طول تاریخ اسلام، در افراد، فرقه‌ها و جریان‌های مختلفی تبلور یافت؛ به گونه‌ای که آنان را تا صدوپنجاه فرقه نیز شمرده‌اند^{۱۶}. در چینش فرقه‌ها، «غلات» دسته‌ای منحرف از جریان شیعی است که «به اسلام تظاهر کرده و به امیرمؤمنان و ائمه از فرزندان ایشان نسبت خدایی و پیامبری می‌دهند و در تبیین و توصیف فضیلت دینی و دنیایی آنان از حد تجاوز می‌کنند»^{۱۷}.

البته گونه‌هایی از تفکر غلو در جریان اهل سنت نیز وجود دارد که برای برخی از افراد به الوهیت و نبوت قائل‌اند؛^{۱۸} برای نمونه غلات عباسیه در آغاز به الوهیت منصور، خلیفه عباسی و نبوت ابومسلم خراسانی قائل شدند^{۱۹}. همچنین غلوی که درباره صفات برخی از صحابه و شخصیت‌ها گزارش شده است؛ چنان‌که یحیی بن اکثم مدعی بود که هرگاه وحی بر پیامبر با تاخیر روبه‌رو می‌شد، آن حضرت گمان می‌کرد که وحی به خانه عمر بن خطاب انتقال یافته است!^{۲۰} یا درباره ابوحنیفه از پیامبر نقل کرده‌اند که «انبیا به من افتخار می‌کنند و من به ابوحنیفه افتخار می‌کنم»^{۲۱}.

فرقه‌های معروف به غلات که منتسب به شیعه بوده‌اند، در تاریخ متعدّدند؛ هرچند برخی از آنان اصلاً مصداق خارجی نداشته و برخی نیز عمر بسیار کمی داشته‌اند.

غلات را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته نخست: فرقه‌هایی که به نام رهبران خود معروف بوده‌اند؛ مانند: سبائیه که منسوب به عبدالله بن سبا است.

بیانیه: پیروان بیان بن سمان تمیمی‌اند. او امامت یا نبوت محمد بن حنیفه اعتقاد داشت.

نصیریّه: پیروان فردی به نام محمد بن نصیر نمیری بصری‌اند. آنان یهود و نصارا را بر حق می‌دانند، ترک عبادات و ارتکاب محرمات مرام آن‌ها می‌باشد.^{۲۲}

حلاجیه: فرقه صوفیانی را شامل می‌شود که پیروان حلاجند. اینان قائل به حلول بوده و همه چیز را بر عارف مباح می‌دانند.^{۲۳}

دسته دوم: فرقه‌هایی که با عنوان معروفند و این عناوین به بعضی از عقاید آنان اشاره دارد: مثل:

تناسخیه: قائلان به تناسخ معتقدند که روح به مجرد جدا شدن از بدن انسان به بدن انسان دیگر نسخ می‌شود.^{۲۴}

مخمسه: قائلان به الوهیت پنج تن آل کسا هستند.

غرایبه: این فرقه به شبیه بودن پیامبر و علی به یکدیگر قائلند؛ به گونه‌ای که جبرئیل اشتباها وحی را بر پیامبر فرود می‌آورد؛ درحالی‌که مأمور به ابلاغ رسالت به علی (ع) بود.

علی‌اللهی: یا همان اهل حق که به خدا بودن علی (ع) باور دارند. گویا ریشه تاریخی آنان به فردی به نام مبارک شاه باز می‌گردد. او وعده داده بود که روحش پس از صد سال در جسم فردی به نام سلطان صحاک (اسحاق) تجلی خواهد کرد! آن‌چه معروف است، مؤسس مسلک اهل حق همین سلطان صحاک است.^{۲۵} شارب نزد اهل حق حرمت ویژه‌ای دارد و آن را یکی از ارکان اصلی سلطان صحاک می‌دانند که شارب پرپشت را از نشانه‌های پیروان مسلک اهل حق می‌شمرد.^{۲۶} به گمان اهل حق‌های ایران، بکتاشی‌ها یا همان علویان ترکیه از شاخه‌های اهل حق هستند.

حلولیه: معتقدند که خدای تعالی در ایشان و بدن‌های عارفان حلول کرده است.

واصلیه: بر این عقیده‌اند که تکلیف از آنان‌که به خدا واصل شده‌اند، ساقط شده است.

صوفیانی چون مباحیه و حبیبیه نیز چنین باوری دارند.

حالیه: این گروه رقص و سماع را حال نامیده‌اند و می‌گویند چون ما بیهوش شویم، خدا به نزد ما آید و سر ما را در کنار گیرد و با ما راز گوید.^{۲۷}

پدیده غلات

جریان غلات در تاریخ مذهب شیعه، به عنوان یک گروه و فرقه منحرف و کافر ارزیابی می‌شود و به گفته شیخ مفید، آنان «ضلال کفار» اند.^{۲۸} اسفراینی نیز غلات را از فرقه‌های

بدعت‌گذاری می‌شمارد که «گرچه خود را به دین اسلام منتسب می‌کنند! لیکن از گروه مسلمانان شمرده نمی‌شوند».^{۲۹}

درباره علل ظهور و پیدایی این گروه‌های منسجم، به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

۱. بسیاری از سران غلات، برای دستیابی به جاه، مقام و ثروت، با اشغال الوهیت ائمه، برای خود ادعای نبوت کردند و با بهره‌گیری از ساده‌دلی برخی از افراد و جهل مردم بر اعتبار خود افزودند. در صورتی که اگر به وجود عبدالله بن سبأ باور داشته باشیم، «او از غلات ظاهری بود نه واقعی؛ بلکه به چیزی اعتقاد نداشت و ادعای نبوت کرد و ادعای الوهیت برای علی جز آن نبود که می‌خواست مقدمه‌ای باشد برای نبوت خود».^{۳۰}

محمدبن بشیر از غالیانی بود که ربوبیت امام کاظم (ع) را مطرح کرد و خود را پیامبر شمرده^{۳۱} و امام دستور قتل او را صادر کرد.

۲. برخی از مروجان جریان غلو، تکلیف‌گریز و شریعت‌ستیز بودند و برای رهایی از هرگونه قید و بند دینی و رواج اباحه‌گری مطلق به ساخت و پرداخت این طیف پرداختند.

۳. برخی از آنان اعتقادات شیعه چون عصمت، علم غیب، مهدویت و .. را به شکل وارونه و در جهت اهداف خود تفسیر کرده، وسیله‌ای برای توجیه اهداف خود منظور داشتند.^{۳۲}

۴. زیاده‌روی در دوستی، محبت فراوان و افراطی و خارج از حد تعیین شده نیز یکی از علل ساخت جریان غلو بیان می‌شود؛ آن‌گونه که امام علی (ع) می‌فرمود:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَال.»^{۳۳}

دو گروه به خاطر من تباه شدند: دوستی که اندازه نگه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت و ابراز کرد.

امام سجاد (ع) می‌فرماید:

«شدت محبت گروهی از شیعیان ما به امامان باعث شد تا آن‌ها را از حد فراتر ببرند؛ چنان‌که همین علت باعث اعتقاد یهودیان و مسیحیان به پسر خدا بودن عزیر و عیسی گشت.»^{۳۴}

۵. ارتباط بسیار مسلمانان با اهل کتاب در میان جامعه اسلامی نیز می‌توانست در ساخت برخی تفکرات غلوآمیز تأثیر داشته باشد.^{۳۵}

باورها و انحراف‌ها

تفکر انحرافی جریان غلات را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد:

۱. نسبت دادن صفت الوهیت به برخی از افراد؛ خواه اعتقاد به الوهیت پیامبر اکرم یا علی بن ابی طالب (ع) یا اهل بیت یا الوهیت افراد دیگری که در آثار اختصاصی ملل و نحل از آن یاد شده است.^{۳۶} فرقه نصیری به عنوان یک گروه غالی، در حق امیرمؤمنان (ع) غلو کرده، برای او مقام الوهیت قائل شدند و معتقدند او خدا است یا الوهیت در او حلول کرده است. آنان علی (ع) را در قدیمی‌ترین کتاب خود «المجموع» این‌گونه توصیف می‌کنند:

«یگانه و صمد است، نه زاده شده و نه می‌زاید. قدیم و ازلی است، جوهرش نور است و از نور او ستارگان پرتوافشانی می‌کنند. او نور نورها است، دریاها را می‌گستراند، صخره‌ها را می‌شکافد، کارها را تدبیر می‌کند، جوهر او نهان است و او همان معنا است.»^{۳۷}

اهل حق نیز برای حضرت علی (ع) مقام الوهیت قائلند که علی الهی نامیده می‌شوند.^{۳۸}

از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود:

«هرکس درباره بندگی علی (ع) تجاوز کند، او از کسانی است که مورد غضب واقع شده و از گمراهان است و امیرمؤمنان (ع) فرمود درباره بندگی ما تجاوز نکنید، آن‌گاه آن‌چه می‌خواهید در فضایل ما بگویید؛ گرچه نمی‌توانید فضایلمان را کاملاً بگویید...»

سخن امام به این جا که رسید، مردی از حضرت خواست تا خدا را برای وی توصیف کند، امام نیز به بهترین وجه توصیف و تمجید کرد؛ سپس آن مرد گفت: افرادی با من هستند که گمان می‌کنند تمام این صفات را که شما درباره خدا فرموده‌ای، از صفات علی (ع) و علی (ع) خدای جهانیان است. امام از این سخن به شدت ناراحت شد و فرمود:

«خدا منزّه از هرگونه توصیف مشرکان است و از آن‌چه کافران می‌گویند، خدا منزّه و بسیار بالاتر از پرواز فکر آنان است، آیا علی در میان خورندگان غذا نمی‌خورد؟ و یا نوشندگان نمی‌نوشید؟ و مگر همانند سایر ازدواج‌کنندگان ازدواج نمی‌کرد؟ و همانند سخن‌گویان سخن نمی‌گفت؟ و در عین حال مردی نمازگزار و خاضع بود و در برابر خدا فروتن و با اشک و ناله به سوی او می‌رفت؟ آیا کسی که وضعش این‌گونه باشد او خدا است؟...»

آن مرد از معجزات علی (ع) یاد کرد و آن را دلیل بر خدا بودن علی دانست و امام در پاسخ نکاتی را بیان فرمود و بر این نکته اشاره کرد که «آن چه معجزات از او صادر شده است، از فعل خدای توانایی است که به مخلوقات شباهت ندارد».^{۳۹}

۲. اعتقاد به تشبیه و تجسیم خدا؛ امام رضا (ع) این باور انحرافی غلات را وسیله‌ای برای کوچک کردن عظمت خدا می‌دانست که غلات در پی آن بودند.^{۴۰}

به گفته شهرستانی، غلات غالباً ائمه را به خدا تشبیه کرده‌اند و خداوند را حال در ابدان آدمیان می‌دانند و مانند تناسخیان و نصارا به تجسیم خداوند قائل شدند.^{۴۱} آنان بر این باورند که حلولیه قایل به تجسم و تجسد خداوند به صورت بشرند.^{۴۲}

«وحدت وجودیه» و «اتحادیه» از صوفیه، از حلولیه می‌باشند.^{۴۳}

اتحادیه از صوفیه بر این سخن همدانستانند و می‌گویند:

«چون روح آدمی مصفا و به نور معرفت منور گردد، از خانه دویی بیرون تازد و عبارت تویی و منی براندازد و حقیقت کشف که عارف و معروف است و عاشق و معشوق، بندگی و خداوندی از میان برخیزد و خدا و بنده هر دو یکی شود».^{۴۴}

غلات نیز این افترا را بر بعضی از ائمه می‌زنند.

امام خمینی به باور باطل برخی از صوفیه درباره حلول و اتحاد اشاره می‌کند؛ باور ایشان مبنی بر «فناى عبدالله در و «اتحاد عبد با خدا مثل فناى سایه در صاحب سایه». امام خمینی این ادعا را فاسد شمرده و نتیجه آن را انکار خدا می‌داند.^{۴۵}

علامه حلی ضمن نقد تفکر گروهی از صوفیه درباره اتحاد، بر این نکته اصرار دارد که «معقول نیست که دو چیز یک شیء واحد شود؛ اما برخی از صوفیان معتقدند که خدا با بدن عارفان متحد می‌شود؛ حتی برخی گفته‌اند: *إنه تعالى نفس الوجود و کل موجود هو الله تعالى*؛ خدا نفس الوجود است و هر موجودی همان خدا است! و این سخن کفر و الحاد است.

علامه حلی با این استدلال به نفی حلول می‌پردازد: هر حالی به محل نیاز دارد و ضرور تا نیازمند به غیر، ممکن خواهد بود؛ پس اگر خدا حال در غیر خود بخواهد باشد، ممکن خواهد بود و واجب نخواهد بود و این خلف است» او می‌نویسد:

به باور آنان درباره حلول بنگرید و همچنین عبادت آنان را که رقص و کف زدن و غنا است نظاره کنید؛ درحالی که خدا این گونه عبادت را از کنار جاهلی عیب گرفته است:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً.»^{۴۶}

۳. باور به تناسخ؛ نصیریه به تناسخ ارواح اعتقاد داشتند؛ بدین معنا که از دیدگاه آنان، مؤمن پیش از آن که به جایگاه خویش در میان ستارگان برسد، هفت مرحله تحول را پشت سر می گذارد و اگر انسانی بدکار بمیرد، دیگر بار به صورت یک مسیحی یا مسلمان زاده می شود تا آن گناهان را از خویش بزاید و پاک گردد. اما کسانی که علی (ع) را نمی پرستند، در تولد جدید خود به صورت یک سگ یا شتر یا الاغ یا گوسفند به دنیا می آیند.^{۴۸}

از باور بشریه به تناسخ ائمه نیز می توان یاد کرد؛ آن که همه ائمه امام واحدی هستند که از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند.^{۴۹} که خرمیه، مزدکیه و سرخ جامگان از این طیف اند.^{۵۰}

۴. نسبت دادن صفت نبوت به برخی از اشخاص؛ مانند غرایبه که به نبوت علی (ع) باور داشتند یا طایفه ای که از نبوت مغیره بن سعید در کوفه سخن می گفتند.^{۵۱}

۵. اعتقاد به تفویض و واگذاری تدبیر عالم از سوی خدا به پیامبر، ائمه اطهار یا اشخاص دیگر و سلب نقش از خدا. آنان می گویند خداوند حضرت محمد (ص) را آفرید و آفرینش دنیا را به او سپرد و هر چه در دنیا است، او آفریده است. همچنین گفته شده است که این کار به علی سپرده شده است.^{۵۲}

شیخ مفید، مفوضه را صنفی از غلات می شمارد و درباره عقایدشان می نویسد:

الف. اعتراف آنان به حدوث ائمه و نفی قدم از ایشان.

ب. نسبت دادن خلقت و رزق به ائمه.

ج. ادعای خلقت ائمه از سوی خدا و واگذاری خلقت عالم و جمیع افعال آن به ایشان.^{۵۳}

امام حسن عسکری (ع) عقیده مفوضه را باطل و دروغ شمرد و ضمن لعنت آنان فرمود:

«قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا، وَاللَّهُ «يَقُولُ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.»^{۵۴}»^{۵۵}

دل های ما ظرف مشیت و خواست خداوند است؛ هرگاه که خدا بخواهد ما هم می خواهیم.

خداوند می فرماید: و نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد.

۶. ترویج این باور که شناخت و محبت اهل بیت، انسان را از عبادت خدا بی نیاز می کند و

آدمی نیازی به انجام تکالیف الهی ندارد.^{۵۶} ساقط کردن تکالیف شرعی و عدم پابندی به آن،

در برخی از صوفیه مشاهده می شد.^{۵۷}

امام جعفر صادق (ع) ضمن لعن غلات و مفوضه می فرماید:

«إِنَّهُمْ صَغَرُوا عَصِيَانَ اللَّهَ وَكَفَرُوا بِهِ وَاشْرَكُوا وَضَلُّوا وَاضْلَلُوا فِرَارًا مِنْ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ وَ
أَدَاءِ الْحُقُوقِ.»^{۵۸}

آنان گناه را کوچک شمرد، به خدا کافر شده، به او شرک ورزیده و منحرف شدند و به گمراهی پرداختند؛ بدان جهت که از برپایی و انجام فرایض و همچنین از ادای حقوق واجب بگریزند.

نصیریه برای عدم پابندی به تکالیف شرعی به تاویل کلام خدا پرداختند و در معنای این آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^{۵۹}، نماز را «رجل» می دانستند، نه رکوع و سجود و ارکان واجب نماز! یا آیه «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^{۶۰}، زکات را همان «رجل» دانسته نه خارج کردن مالی از دارایی خود که امام هادی به شدت با این انحراف برخورد کرد.^{۶۱}

امام صادق (ع) فرمودند که اگر غالی نزد ما آید، او را نمی پذیریم؛ ولی مقصر را می پذیریم و درباره علت آن فرمود:

غالی بر ترک نماز، روزه، زکات و حج عادت کرده است و قادر بر ترک آن عادت و بازگشت به طاعت خدا نیست؛ ولی مقصر اگر به تقصیر خود پی برد، به عبادت و اطاعت خدا اقدام می کند.^{۶۲}

بشیریه به اشتراک در اموال و فروج باور داشتند و لواط را مباح می شمردند. آنان نماز، روزه و خمس را واجب دانسته، اما زکات، حج و سایر عبادات را از خود ساقط می دانستند.^{۶۳} نصیریه و پیروان محمدبن نصیر، محارم را مباح می شمردند و نکاح مرد با مرد را تجویز می کردند.^{۶۴}

اهل حق، شرکت هفته ای یک بار در جم و جمخانه ها را به جای عبادات دایمی کافی می دانند. آنان نماز نمی خوانند و به جای آن، نذر و نیاز انجام می دهند و روزه مخصوصی دارند که سه روز است و به مرنو و قولطاس معروف است.^{۶۵}

در میان فرقه های صوفی، اصلیه معتقدند که ما به خدا واصلیم و به او پیوسته ایم. آن ها می گویند نماز، روزه، حج و سایر احکام شرعیه را از این جهت وضع کرده اند که آدمی به آن تهذیب اخلاق کند، پس چون ما تهذیب اخلاق کرده و به خدا واصل شده ایم، تکالیف شرعیه از ما برخاسته و هیچ چیز بر ما واجب نیست تمام محرمات بر ما حلال است.^{۶۶}

حبیبیه نیز بر این باورند که چون بنده به درجه معرفت اشیا رسید و به دوستی حق پیوست، قلم تکلیف از او برخاست و از بندگی و قید عبودیت خلاص شد.^{۶۷} علامه حلی چون به نقد تفکر صوفان درباره اتحاد و حلول می‌پردازد، از خاسته‌های ییاد می‌کند:

«من خود گروهی از صوفیه را در مرقد امام حسین (ع) دیدم، به هنگام نماز مغرب همه آنان نماز خواندند، جز فردی از ایشان که نماز نخواند و نشست. وقتی همه نماز عشا را نیز خواندند، او مجدداً نشست و نماز نخواند. وقتی از نماز نخواندن این شخص پرسیدم، فردی از آن جمع گفت که او به نماز احتیاجی ندارد، چون به خدا واصل شده است! آیا جایز است که بین او و خدا حاجبی قرار گیرد؟ گفتم نه! گفت: الصلاه حاجب بین العبد و الرب؛ نماز حاجب بین عبد و خدا است.» ای خردمند! به عقاید و بارو آن‌ها درباره خدا بنگرید، آنان در میان خودشان برگزیده‌اند؛ درحالی که جاهل‌ترین نادانانند»^{۶۸}

فرقه مباحیه نیز همه چیز را بر عارف حلال و مباح می‌شمارند و امر به معروف و نهی از منکر در مذهب ایشان باطل است و بردن و خوردن مال مردم را به دزدی و هر وجه دیگر که باشد، حلال می‌دانند.^{۶۹}

برخی از صوفیه هستند که به شراب‌خواری روی می‌آورند، از آن جهت که به خدا تقرب جویند!^{۷۰}

اهل بیت و جریان غلو

ائمۀ اطهار (ع) همواره درباره الوهیت نگری به ایشان و توهم نسبت نبوت به آنان هشدار داده‌اند و علوم و معارف خود را تنها ناظر به بیان حلال و حرام در شریعت محمد (ص) می‌شمردند، نه آن‌که خود انبیا باشند.^{۷۱}

موضع پیشوایان معصوم درباره جریان غلو و فرقه‌های غالی، تند و عتاب‌آلود است. برخی از روایات ناظر به نفی باور غلات است و دسته‌ای نیز جریان غالیان را به عنوان یک خطر فرهنگی - اعتقادی تلقی کرده و همگان را از گرایش به آن برحذر داشته‌اند و گروهی نیز ناظر به نفی فرقه‌ای خاص از غالیان هستند.

در این نوشتار به برخی سخنان معصومین (ع) اشاره شد، حال در این بخش، برخی از روایات در سه دسته مورد نظر آورده می‌شود.

الف. نفی جریان غلو

در این روایات، ائمه اطهار (ع) باور اشتباه غلات را نفی می‌کنند:

۱. امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«لَا تَتَجَاوَزُوا بَنَاءَ الْعِبُودِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا»^{۷۲}

ما را از بندگی خدا بالاتر نبرید، آن‌گاه هر آن‌چه خواستید، درباره فضایل ما بگویید؛ درحالی‌که هرگز نمی‌توانید.

۲. امام سجاد (ع) ضمن لعن عبدالله بن سبا و بیزاری از مدعیات او فرمود:

«كَانَ عَلِيُّ عَ وَاللَّهِ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَ مَا نَالَ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ»^{۷۳}

قسم به خدا، علی عبد صالح و برادر رسول الله بود. به کرامت از سوی خدا نرسید، جز با طاعت خدا و پیروی از رسولش.

۳. امام صادق (ع) هم فرمود:

«مَنْ قَالَ إِنَّا أَنْبِيَاءُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَمَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^{۷۴}

هرکس بگوید که ما انبیا هستیم، لعنت خدا بر او باد و هرکس در این سخن و باور ما شک کند، لعنت خدا بر او باد.

۴. ادریس بن زیاد الکفر توثائی گفت که درباره ائمه (ع) بسیار غلو می‌کردم که امام حسن عسکری (ع) این آیه را یادآورد شد:

«إِنَّ عِبَادَ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^{۷۵}

بلکه آنان بندگان خداوند و در گفتار بر او سبقت نمی‌گیرند و به فرمان وی عمل می‌کنند.^{۷۶}

ب. هشدار درباره خطر غالیان

این روایان ناظر به تبیین خطر غالیان و هشدار درباره آنان و توصیه به دوری از ایشان

است:

۱. امام علی (ع) فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ كَفَّلُوا النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ»^{۷۷}

از غلو مانند غلو مسیحیان درباره عیسی پرهیزید، همانا من از غالیان بیزارم.

همچنین فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغُلَاةِ كِبْرَاءَةَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى اللَّهُمَّ اخْذْلُهُمْ أَبَدًا وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.»^{۷۸}

خداوند! من از غلات بیزارم، همانند بیزاری عیسی بن مریم از نصارا. خدایا! آنان را همیشه خار گردان و هیچ کس از ایشان را یاری مرسان.

۲. امام صادق (ع) فرمود:

«اخْذَرُوا عَلَى شِبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يُصْغَرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَاللَّهُ إِنْ الْغُلَاةَ لَشَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.»^{۷۹}

جوانان خود را از غلات برحذر دارید تا ایشان را فاسد نکنند؛ زیرا غلات بدترین آفرینندگان خدایند. بزرگی خدا را کوچک شمارند و برای بندگان خدا دعوی خدایی کنند. به خدا سوگند که غلات بدتر از یهود، نصارا، مجوس و مشرکانند.

امام صادق (ع) در ادامه فرمود:

«إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي فَلَا نَقْبَلُهُ وَبَنَّا يُلْحِقُ الْمَقْصِرُ فَتَقْبَلُهُ. فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ ذَلِكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: الْغَالِي قَدْ اغْتَادَ تَرَكَ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّيَّامَ وَالْحَجَّ، فَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِ عَادَتِهِ وَعَلَى الرَّجُوعِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) أَبَدًا، وَإِنَّ الْمَقْصِرَ إِذَا عَرَفَ عَمِلَ وَأَطَاعَ.»^{۸۰}

نزد ما غالی می آید، او را نمی پذیریم و مقصر می آید او را می پذیریم. گفته شد: به چه علت؟

امام فرمود: زیرا غالی خود را به ترک نماز، زکات، روزه و حج عادت داده است و او قادر به ترک این عادت نیست و ابدا نمی تواند خود را به طاعت و بندگی خدا بازگرداند؛ اما مقصر اگر به خطای خود آگاه شد، می پذیرد و خدا را اطاعت خواهد کرد.

۳. امام رضا (ع) هم فرمود:

«الْغُلَاةُ كُفَّارٌ وَالْمُفَوَّضَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ وَاكَلَهُمْ أَوْ شَارِبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ إِلَيْهِمْ أَوْ ائْتَمَّهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَلَايَةِ الرَّسُولِ ص وَوَلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.»^{۸۱}

غلات کافرند و مقوضه مشرکند. هرکه با این افراد همنشینی کند، رابطه دوستانه برقرار کند، چیزی بخورد، ازدواج کند، آنان را امین بگیرد، سخن آنان را تصدیق کند یا آنان را به کلمه‌ای یاری کند، از ولایت خداوند بزرگ و ولایت رسول خدا و ما اهل بیت بیرون رفته است.

ج. نفی صوفیه

دو روایت ذیل نیز ناظر به نفی صوفی‌گری به عنوان یکی از طیف‌های جریان غلو است؛

۱. امام رضا (ع) فرمود:

«مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا».^{۸۲}

اگر در نزد کسی از صوفیه یاد شود و او با زبان و قلب از آنان بی‌زاری بجوید، از ما نیست.

۲. محمد بن الحسین بن ابی‌الخطاب می‌گوید:

«با حضرت علی‌النفی (ع) بودم و آن حضرت در مسجد پیغمبر خدا در مدینه نشسته بود؛

پس جماعتی از اصحاب آن حضرت درآمدند که یکی از ایشان ابوهاشم جعفری بود. او مردی فصیح و بلیغ و نزد آن حضرت منزلتی عظیم داشت. بعد از آن، جماعتی از صوفیه داخل مسجد شدند و در یک جانب حلقه زده و به «لا اله الا الله» مشغول شدند. پس امام (ع) به اصحاب خود رو کرد و فرمود که به این فریبندگان التفات نکنید که ایشان خلیفه‌های شیاطین و خراب‌کنندگان قواعد دینند، از برای آسایش دادن جسم‌ها اظهار زهد می‌کنند و به جهت شکار کردن چهارپایان شب‌بیداری می‌کشند؛ یعنی مسخره کردن آن‌هایی که مانند چهرپایانند ... و اوراد ایشان رقص کردن و دست زدن و اذکار ایشان سرانیدن و غنا کردن است ... آیا نمی‌دانید که این طایفه خسیس‌ترین طایفه‌های صوفیه‌اند و صوفیه هم از مخالفان مایند و راه و روش ایشان غیر راه و روش ما است و نیستند ایشان مگر نصارا و مجوس...»^{۸۳}

عالمان شیعی؛ نقد و طرد

در عصر ائمه اطهار (ع) و پس از آن، محدثان و متکلمان با تاسی به پیشوایان معصوم خود، ضمن اعلام بی‌زاری از جریان غلو، به نقد آنان می‌پرداختند. نجاشی از چهره‌هایی یاد می‌کند که آنان «کتاب الرد علی الغلاة» را نوشته‌اند؛ افرادی همچون اسماعیل بن علی بن

اسحاق، حسن بن سعید بن حماد، حسن بن موسی نویختی، حسین بن عبیدالله الغضائری، علی بن مهزیار اهوازی، محمد بن حسن بن حمزه و چند محدث دیگر.^{۸۴} شیخ طوسی نیز از کتاب «الرد علی الغلاة» اثر فضل بن شاذان یاد می‌کند.^{۸۵}

از آغاز غیبت کبرا و شکل‌گیری حوزه‌های علمیه، متکلمان، محدثان و فقیهان شیعی همواره رای خود را بر ضد غلات سامان دادند و بر کفر و شرک این جریان منحرف همداستان شدند و ضمن طرد آنان، بیزاری خود را از ایشان اعلام داشتند که در لایه‌لای این نوشتار، نظر برخی از متکلمان و فقیهان ملاحظه شد. در میان این عالمان، برخی به صورت خاص، ردیه‌هایی بر جریان غلو و برخی گرایش‌های آن همچون صوفی‌گری به رشته تحریر درآوردند؛ برای مثال میرزای قمی اثری به نام «الرد علی الصوفیه و الغلاة» تألیف کرد.^{۸۶} محقق کرکی^{۸۷}، ملا احمد تونی^{۸۸} و حر عاملی^{۸۹} هر یک رساله‌ای مستقل با نام «رساله فی الرد علی الصوفیه» نگاشتند. در پایان، دیدگاه برخی از دانشمندان شیعی صدر (قدما) و متأخران در نقد جریان غالیان آورده می‌شود:

۱. شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق.) می‌نویسد: «اعتقادنا بان الغلاة و المفوضه کفار»؛^{۹۰} اعتقاد ما این است که غلات و مفوضه کافرنند.

۲. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق.) معتقد است: «غلات کسانی‌اند که به اسلام تظاهر کرده و به امیرمؤمنان و ائمه از فرزندان ایشان نسبت خدایی و پیامبری می‌دهند و در تبیین و توصیف فضیلت دینی و دنیایی آنان از حد تجاوز می‌کنند. آنان گمراهان کافرنند. امیرمؤمنان (ع) درباره ایشان حکم قتل و سوزاندن در آتش را داد و ائمه (ع) بر کفر و خروجشان از اسلام حکم داده‌اند.»^{۹۱}

۳. به نظر محقق حلی (متوفای ۶۷۶ ق.) غلات از اسلام خارج شده‌اند.^{۹۲}

۴. علی بن عیسی اربلی (متوفای ۶۹۳ ق.) باور غلات درباره پروردگاری ائمه اطهار (ع) را ناشی از کوتاه‌فکری و ضعف در بینش آنان دانسته، این عقیده را فاسد و مذموم می‌شمارد.^{۹۳}

۵. علامه حلی (متوفای ۷۲۶) غالیان را به دلیل خروج آنان از اسلام نجس می‌داند.^{۹۴}

۶. دیلمی (متوفای ۸۴۱ ق.) می‌نویسد: «برخی از امور، انسان را از درک حق دور می‌سازد که عاقل باید از آن برحذر باشد. علاقه به آسان‌ترین مذهبی که بر او ارتکاب فحشا و

گناه را تجویز می‌کند، یکی از امور است که به جهت سختی دانش، سنگینی عمل، تمایل به راحتی و گرایش به اباحه‌گری، بسیاری از مردم به سمت مذاهب غلات و آن فرقه‌هایی که تکلیف و اعمال عبادی را ساقط می‌کنند، روی می‌آورند»^{۹۵}

۷. فقیهانی همچون بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ ق.)^{۹۶}، نراقی (متوفای ۱۲۴۵ ق.)^{۹۷}، صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ ق.)، غلات را نجس و کافر می‌شمارند، همچنین صاحب جواهر مدعی است که در بین فقها، هیچ سخنی در نجاست و کفر غلات نیست؛ بلکه بر نجاست آنان ادعای اجماع شده است.^{۹۸}

نتیجه‌گیری

با آنکه جریان غالب غلو متشعب از مذهب تشیع است، ولی منش و روش آنان با هیچ یک از آموزه‌های شیعه همخوانی نداشته، حتی در نقطه مقابل آن قرار دارد. این نکته را نباید از یاد برد که شکل‌گیری فرقه‌هایی با فکر غلو برای مشوش جلوه دادن چهره درخشان تشیع بود تا با ترویج افکار مسموم خود، اذهان مسلمین را از این مذهب دور سازد. متأسفانه در طول تاریخ، بسیاری از غرض‌ورزان برای نفی تشیع، باورهای غالیان را دستمایه هجوم به این مذهب حق قرار دادند و حتی در عصر حاضر با تمام تصریحاتی که در تبیین معنای غلو و زشتی رفتار غالیان شده است، دوباره از سوی برخی اتهام غلو در حق ائمه به شیعه امامیه شنیده می‌شود.

مرز غلو، خارج کردن ائمه اطهار (ع) در مقام تعریف و تمجید از دایره عبودیت است؛ و گرنه تناگویی در محدوده‌ای که در معارف شیعی درباره مقام و جایگاه اهل بیت بیان است، از جمله عبارات و اوصاف مندرج در زیارت جامعه، غلو نیست. امیرمؤمنان (ع) می‌فرمود:

«ما را از عبودیت خارج نکنید و به سرحد ربوبیت نرسانید، آن‌گاه هر چه می‌خواهید، در فضیلت ما بگوئید؛ ولی بدانید که حق تناگویی ما را ادا نخواهید کرد. از غلو کردن درباره ما پرهیزید و همانند نصارا - درباره عیسی - نباشید که من از غلو کنندگان بیزارم»^{۹۹}

آن‌چه در پایان می‌توان بر آن اذعان داشت، آن است که هدف غالیان و از جمله آنان، صوفیان غالی، محبت و محوریت معصومان (ع) نبوده و نیست؛ هر چند ایشان را خدایگان خود

پندارند؛ بلکه دستیابی به خواست‌ها و امیال نفسانی دستمایه‌ای است که آنان از بایدها و نبایدهای شرع عبور و با شریعت گریزی، بساط اباحه‌گری را پهن کنند؛ هرچند ویرترین و نمای ظاهری رفتار آنان، آمیخته با تعدادی اذکار و اوراد نیز باشد. از این‌رو با آن‌که بسیاری از نحله‌های غلات منقرض شده است، ولی خطر فرق موجود و ایجاد جمعیت‌هایی با اندیشه غالبان را نباید از نظر دور داشت.

پی‌نوشت‌ها

- ^۱ . راغب اصفهانی: «المفردات»، ص ۳۷۷؛ ابن منظور: «لسان العرب»، ج ۱۵، ص ۱۳۲.
- ^۲ . عبدالرسول الغفار: «شبهه الغلو عند الشیعه»، ص ۲۹.
- ^۳ . نساء (۴): ۱۷۱.
- ^۴ . شیخ مفید: «تصحیح الاعتقاد»، مجموعه مقالات، ج ۵، ص ۱۳۱.
- ^۵ . مائده (۵): ۷۷.
- ^۶ . محمد رشید رضا: «تفسیر المنار»، ج ۶، ص ۴۸۸.
- ^۷ . ابن ابی جمهور: «عوالی اللثالی»، ج ۱، ص ۱۸۵.
- ^۸ . شیخ صدوق: «من لا یحضره الفقیه»، ج ۳، ص ۴۰۸.
- ^۹ . بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
- ^{۱۰} . همان.
- ^{۱۱} . ان الغلو تاره: یکون بلحاظ مرتبه الألوهیه، و آخری: بلحاظ مرتبه النبوه، و ثالثه: بلحاظ شئون آخری من الشئون المتصله بصفات الخالق تعالی و أفعاله. (سید محمد باقر صدر: «بحوث فی شرح العروه الوثقی»، ج ۳، صص ۳۰۶ و ۳۰۷).
- ^{۱۲} . موسوی خلخالی، محمد مهدی: «فقه الشیعه» تقریر بحث آیت الله سید ابوالقاسم خویی، ج ۳، صص ۱۲۹ - ۱۳۸). همچنین ر.ک: موسوعه الإمام الخوئی (التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۳، ص ۶۸).
- ^{۱۳} . دانشنامه امام علی (ع)، ج ۳، ص ۳۸۰، نعمت‌الله صفری فروشانی، مقاله غلو.
- ^{۱۴} . صافی، لطف الله: «امامت و مهدویت»، ص ۲۶.
- ^{۱۵} . مشکور، محمد جواد: «فرهنگ فرق اسلامی»، ص ۳۴۵.
- ^{۱۶} . همان، ص ۳۴۷.
- ^{۱۷} . تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۱.

- ^{۱۸} . ر. ک: نعمت‌الله صفری، غالیان، ص ۳۷.
- ^{۱۹} . نویختی: «المقالات و الفرق»، ص ۶۹.
- ^{۲۰} . فقال یحیی بن اَکثم و قد روی أيضاً: أن النبی ص قال ما احتبس عنی الوحی قط إلا ظننته قد نزل علی آل الخطاب. (الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۹).
- ^{۲۱} . امینی: «الغدير»، ج ۱۱، ص ۱۲۸.
- ^{۲۲} . ابن شهر آشوب: «مناقب آل ابی طالب (ع)»، ج ۱، ص ۲۶۵.
- ^{۲۳} . تصحيح الاعتقاد، ص ۱۳۴.
- ^{۲۴} . شهرستانی: «ملل و نحل»، ج ۱، ص ۲۸۸.
- ^{۲۵} . دایره المعارف تشیع، ج ۳، ص ۶۵۵.
- ^{۲۶} . همان.
- ^{۲۷} . مقدس اردبیلی: «حدیقه الشیعه»، ج ۲، ص ۷۵۱ - ۷۷۲.
- ^{۲۸} . تصحيح الاعتقاد، ص ۱۳۱.
- ^{۲۹} . ابومنصور، اسفراینی: «التبصیر فی الدین»، ص ۱۲۳.
- ^{۳۰} . رفیعی قزوینی، ابوالحسن: «غوصی در بحر معرفت»، ص ۲۶۹.
- ^{۳۱} . کشی، محمد بن عمر: «رجال الکشی»، ص ۴۷۸.
- ^{۳۲} . ر. ک: غالیان، صص ۴۲ - ۵۱.
- ^{۳۳} . سید رضی: «نهج البلاغه»، حکمت ۱۱۷.
- ^{۳۴} . بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۸.
- ^{۳۵} . به این دو عامل پیدایی جریان غلو نیز می‌توان اشاره کرد:
۱. احساس کوتاهی و تقصیر نسبت به گذشته از سوی کوفیان، آن هنگام که در حکومت علی (ع) به وی بی‌مهری کردند یا به فرزندانش شمشیر کشیدند نیز بهانه‌ای برای غلو برخی از عراقیان شد که طه حسین از آن با عنوان «تسلای دل خود نسبت به بدی‌هایی که در روزگار حیات علی (ع) با او روا داشته بودند» (طه حسین، علی و بنوه، ص ۱۸۸) یاد می‌کند و دیگر کسانی هم که به نوعی به مسأله غلو و غالیان پرداخته‌اند، از آن سخن به میان آورده‌اند. (کامل مصطفی شیبی، الصله بین التصوف و التشیع، ص ۱۲۲).

۲. فشار و ستم بی‌حد و مرز امویان بر علویان و بویژه رهبران این خاندان و پرده‌داری آنان بر ضد این خاندان و شیعیان، احساسات و عواطف را به مظلومیت اهل بیت متوجه ساخت و هرچه حکمرانان اموی بر ستم خویش افزودند و هرچه ناخرسندی خود را از نام و یاد علی (ع) و شیعیان او آشکارتر ساختند، آن مظلومیت آشکارتر گشت و زمینه را برای بروز ظهور رویکردهای غلوآمیز نسبت به صاحب حق‌هایی که بر آنان ستم شده بود، فراهم‌تر ساخت. (علی وردی، المهزله العقل البشری، ص ۶۶، بنگرید: مشکوه: شماره ۸۲، مقاله غالبان، تاریخچه و مناسبات فکری، حسین صابری).

۳۶. ابن حزم ظاهری: «الفصل فی الملل والنحل»، ج ۴، ص ۱۸۶ - ۱۸۸.

۳۷. ر. ک: «فرق و مذاهب کلامی»، علی ربانی گلیپگانی، ص ۳۲۶.

۳۸. همان، ص ۳۳۴.

۳۹. احتجاج، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۴۰. ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴۱. شیخ صدوق: «عیون اخبار الرضا»، ج ۲، ص ۱۳۰.

۴۲. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۶۵.

۴۳. همان، ص ۱۶۵.

۴۴. همان، ص ۲۳.

۴۵. امام خمینی: «کتاب الطهارة»، ج ۳، ص ۴۶۰.

۴۶. انفال (۸): ۳۵.

۴۷. علامه حلی، «نهج الحق» صص ۵۷ - ۵۹.

۴۸. ر. ک: فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۲۶.

۴۹. رجال الکشی، ص ۴۷۹.

۵۰. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۲۴.

۵۱. همان، ص ۱۸۳.

۵۲. شرح باب حادی عشر، ص ۹۹، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۲.



- ^{٥٣} . المفوضه صنف من الغلاء، و قولهم الذى فارقوا به من سواهم من الغلاء: اعترافهم بحدوث الأئمه و خلقهم و نفى التقدم عنهم، و اضافه الخلق و الرزق مع ذلك إلیهم، و دعواهم أن الله سبحانه تفرد بخلقهم خاصه، و انهم فوض إلیهم خلق العالم بما فيه و جميع الافعال. (تصحیح الاعتقاد، ص ١٠٩)
- ^{٥٤} . انسان (٧٦): ٧٦.
- ^{٥٥} . قطب راوندی: «الخرائج و الجرائع»، ج ١، ص ٤٥٩.
- ^{٥٦} . مجلسی، محمد باقر: «بحار الانوار»، ج ٢٥، ص ٣٤٦.
- ^{٥٧} . همان، ص ١٨٨.
- ^{٥٨} . شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ١، ص ٢٢٧.
- ^{٥٩} . عنکیوت (٢٩): ٤٥.
- ^{٦٠} . بقره (٢): ٤٣.
- ^{٦١} . رجال الکشی، ص ٥١٧.
- ^{٦٢} . شیخ طوسی، الامالی، ص ٦٥٠.
- ^{٦٣} . رجال الکشی، ص ٤٧٩.
- ^{٦٤} . همان، ص ٥٢٠.
- ^{٦٥} . دایره المعارف تشیع، ج ٣، ص ٦٥٩.
- ^{٦٦} . حدیقه الشیعه، ج ٢، ص ٧٦٦.
- ^{٦٧} . همان، ج ٢، صص ٧٦٦ - ٧٧١.
- ^{٦٨} . علامه حلی: «تهج الحق»، صص ٥٧ - ٥٩.
- ^{٦٩} . حدیقه الشیعه، ج ٢، صص ٧٦٦ - ٧٧١.
- ^{٧٠} . قد نسب الی بعض الصوفیه حیث یشریون الخمر للتقرب به الی الله تعالى. (سید ابوالقاسم خویی، موسوعه الامام الخوئی، ج ٧، ص ٣٢٩).
- ^{٧١} . امام جعفر صادق (ع): «انما الوقوف علینا فی الحلال و الحرام، فاما النبوه فلا». (کلینی، ج ١، صص ٢٦٨ و ٢٦٩).
- ^{٧٢} . الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٣٩.
- ^{٧٣} . رجال الکشی، ص ١٠٨.

۷۴. همان، ص ۳۰۲.
۷۵. انبیا (۲)، ۲۶ و ۲۷.
۷۶. المناقب، ج ۴، ص ۴۲۸.
۷۷. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۹.
۷۸. شیخ طوسی: «الامالی»، ص ۶۵۱.
۷۹. همان.
۸۰. همان.
۸۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۳.
۸۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۲۳.
۸۳. حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.
۸۴. رجال النجاشی، صص ۳۲، ۵۸، ۶۳، ۶۹، ۷۴، ۲۵۳، ۳۳۹، ۳۵۴، ۴۰۴، ۴۴۷.
۸۵. الفهرست، ص ۱۲۴.
۸۶. آقا بزرگ تهرانی: «الکرام البرره»، شماره ۱۱۳.
۸۷. مقدمه جامع المقاصد، ج ۱، ص ۶۰.
۸۸. امل الامل، ج ۲، ص ۲۳.
۸۹. همان، ج ۱، ص ۱۴۴.
۹۰. شیخ صدوق: «الاعتقادات»، ص ۷۱.
۹۱. و الغلاء من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين و الأئمة من ذريته (عليهم السلام) الى الأئمه و النبوه و وصفوه من الفضل في الدين و الدنيا الى ما تجاوزوا فيه الحد و خرجوا عن القصد. و هم ضلال كفار، حكم فيهم أمير المؤمنين (ع) بالقتل و التحريق بالنار، و قضت الائمة (ع) عليهم بالكفار و الخروج عن الاسلام. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۱).
۹۲. محقق حلی: «المعتبر فی شرح المختصر»، ج ۱، ص ۹۸.
۹۳. علی بن عیسی اربلی: «کشف الغمه»، ج ۲، ص ۱۹۸.
۹۴. حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلی: «تذکره الفقهاء»، ج ۱، ص ۶۸.
۹۵. دیلمی: «علام الدین»، ص ۲۶۰.

- ٩٦ . يوسف بحراني: «الحدائق الناضرة»، ج ١، ص ٤٢١.
- ٩٧ . نراقي، ملا احمد: «مستند الشيعة»، ج ١، ص ٢٠٤.
- ٩٨ . نجفي، محمد حسن: «جواهر الكلام»، ج ٤، صص ٥٠ و ٥١.
- ٩٩ . بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٢٧٤.

منابع

- * قرآن كريم.
- * نهج البلاغه.
- آقا بزرگ تهراني، الكرام البرره، مشهد، دارالمرتضى للنشر، ١٤٠٤ ق.
- ابن ابي جمهور، عوالي اللئالي، قم، سيد الشهداء، ١٤٠٥ ق.
- ابن حزم ظاهري، الفصل في الملل و النحل، بيروت، دارالعرفه، ١٤٠٦ ق.
- ابن شهر آشوب، المناقب، قم، انتشارات علامه، ١٣٧٩ ش.
- ابن منظور، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ ق.
- اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمّه، تبريز، مكتبه بني هاشمي، ١٣٨١ ق.
- اسفرايني، التبصير في الدين، بيروت، عالم الكتاب.
- اميني، عبدالحسين، الغدير، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٣٨٧ ق.
- بحراني، يوسف، الحدائق الناضرة، بيروت، دارالاضواء، ١٤١٣ ق.
- حر عاملي، محمد بن حسن، امل الامل، بغداد، مكتبه الاندلس، ١٣٨٥ ق.
- خميني (امام) سيد روح الله، كتاب الطهاره، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الإمام الخميني (قدس سره).
- خويي، سيد ابوالقاسم، موسوعه الإمام الخوئي (التنقيح في شرح العروه الوثقى)، قم، مؤسسه احياء آثار الإمام الخوئي، ١٤٢١ ق.
- جوهرى، الصحاح، بيروت، دارالعلم للملايين.
- دايره المعارف تشيع، تهران.
- ديلمى، حسن بن ابي الحسن، اعلام الدين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٨ ق.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتبه المرتضویه.
- ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، قم.
- رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی (ع)، (نعمت الله صفری فروشانی، مقاله غلو)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، غوصی در بحر معرفت، تهران.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت، دارالمعرفه.
- شیخ صدوق، اعتقادات، تهران، آفتاب، ۱۳۷۱ ش.
- همان، علل الشرائع، قم، انتشارات داورى.
- همان، عیون اخبار الرضا (ع)، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ش.
- همان، من لا یحضره الفقیه، قم، موسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
- شیخ طوسی، الامالی، قم، دارالثقافه، ۱۳۱۴ ق.
- کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- شیخ طوسی، الفهرست، نجف، مکتبه المرتضویه.
- شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- صافی، لطف الله، امامت و مهدویت، قم.
- صدر، سید محمد باقر، بحوث فی شرح العروه الوثقی، قم.
- صفری، نعمت الله، غالیان، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
- طبرسی، ابومنصور، الاحتجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- عبدالرسول الغفار، شبهه الغلو عند الشیعہ، بیروت، دارالمحجۃ البيضاء، ۱۴۱۵ ق.
- علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر)، تذکره الفقهاء، قم، موسسه آل البيت (ع) ..
- علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر)، نهج الحق، قم، دارالهجره، ۱۴۰۷ ق.
- فاضل مقداد، شرح باب حادی عشر، قم.
- فیروزآبادی، القاموس المحیط، بیروت.
- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، قم، موسسه امام مهدی (ع)، ۱۴۰۹ ق.

- کامل مصطفی شیبی، الفصل بين التصوف و التشيع، قاهره دارالمعارف.
- کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ق.
- محقق حلی، المعبر فی شرح المختصر.
- محقق کرکی، جامع المقاصد، قم، موسسه آل البيت (ع).
- محمد رشید رضا، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دارالوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- مجله مشکوه، شماره ۸۲، مقاله غالیان، تاریخچه و مناسبات فکری، حسین صابری.
- مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعہ، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۷ ق.
- موسوی خلیفائی، محمد مهدی، فقه الشیعہ، تقریر بحث آیت الله سید ابوالقاسم خویی، قم.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- نرافی، ملا احمد، مستند الشیعہ، قم، موسیه آل البيت (ع).
- نوبختی، مقالات و الفرق، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.